

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

سایت گزارشگران

۱۲ جون ۲۰۱۹

مصاحبه گزارشگران با فعالان سیاسی، اجتماعی و کارگری مستقل و منفرد: این بار با بهرام رحمانی



جریاناتی مانند پیکار، رزمندگان، وحدت کمونیستی و... نیز از بین رفتند. خود این منظره آزادهنده و ناخوش آیند است. ما سازمان‌هایی در بین جنبش چپ داریم که اعضای‌شان مانند سازمان‌های مخفی قبل از انقلاب مشروطیت ۱۰ تا ۱۵ نفره هستند. بنابراین اگر واقع‌بین باشیم اصولاً باید به این نتیجه هرچند تلخ برسیم که این احزاب و سازمان‌ها منشأ هیچ اثر انقلابی و مبارزه طبقاتی یک جامعه بیش از ۸۲ میلیونی قرن و بیست و یکم ایران نیستند. انشعاب‌های مکرر این سازمان‌ها به‌ویژه در سال‌های اخیر، آن‌ها را فرسوده و زمین‌گیر کرده است. افق و چشم‌انداز و استراتژی روشنی ندارند.

منتشر شد: میهن‌تی وی - گزارشگران

ارزیابی از نقاط قوت و ضعف و جایگاه و نقش احزاب و سازمان‌های چپ و کمونیست و انقلابی در اپوزیسیون ایران، یک گام اساسی و ضروری در پیشروی و غلبه بر موانع و انحرافات جنبش کارگری و کمونیستی و چپ می‌باشد. این ارزیابی بایستی نقادانه، از سر راستی و صراحت انجام گیرد. بنابراین بایستی هیچ‌گونه حساب‌گری و ملاحظه‌کاری و سازش در آن راه نیابد. پرسش‌های زیر که فقط بر بخشی از این ارزیابی بسیار پرمایه و وقفه‌ناپذیر تأکید کرده، با همین دیدگاه تنظیم گردیده است و از شما درخواست می‌گردد که در این راه با ما همراه شوید.

گزارشگران: مهم‌ترین نقاط قوت و جایگاه و نقش این تشکله‌ها در جنبش کارگری و اوضاع سیاسی کنونی و آینده ایران چیست؟

بهرام رحمانی: برای این که به سؤال شما، جواب‌تری بدهم ضرورت دارد که کمی به عقب برگردم و نگاهی به تاریخ احزاب سیاسی در ایران بیندازم. حزب در ایران، به‌شکل امروزی و مدرن قدمتی بیش از صد سال ندارد. اما در دوران

قدیم، شاهد سازمان‌های کوچکی بودیم که در پی مقاصد محدود و محفلی خود بودند. بنابراین احزاب در ایران، بعد از انقلاب مشروطیت پا گرفت و احزاب به‌صورت علنی و رسمی خود را به حاکمیت وقت ایران تحمیل کردند.

در دوران استبداد مطلقه ناصرالدین شاه، انجمن‌های مخفی تاسیس شدند که اعضای آن‌ها از ده تا پانزده نفر فراتر نمی‌رفت و جلسات خود را به‌صورت دوره‌ای در منازل اعضا تشکیل می‌دادند. در واقع اعضای این انجمن‌ها محصلین و متردین به اروپا و مشاهده نوع و شیوه فعالیت احزاب در آن قاره بود که خواستار اصلاحات و در کل خواهان بهبود شرایط کلی کشور بودند. همین انجمن‌ها بودند که در انقلاب مشروطیت یکی از پایه‌گذاران اصلی احزاب سیاسی شدند.

اما احزاب در دوران حکومت رضاشاه، شدیداً سرکوب گردیدند و فعالین آن زندانی و اعدام و یا تبعید شدند. رضاخان، نه تنها اجازه نداد هیچ حزب رسمی در ایران تشکیل شود، بلکه احزاب انقلاب مشروطیت را به کلی سرکوب کرد. دوره پس از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دوره جدیدی از زندگی و تاریخ جامعه ماست. این دوره که ویژگی و اهمیت بیش‌تری دارد در حقیقت اوج حزبی‌شدن جامعه ایران است. دو جریان اصلی و عمده سیاسی در این مقطع یعنی جبهه ملی ایران و احزاب تشکیل‌دهنده آن از یک طرف و حزب توده از طرفی دیگر موفق شدند نه تنها الیت‌ها و نخبگان سیاسی و فرهنگی جامعه را به فعالیت تشکیلاتی و حزبی جامعه جلب نمایند، بلکه تشکیلات حزبی و سازمان‌های صنفی وابسته خود را نیز گسترش دهند.

مذهبیون نیز در قالب گروه‌های مختلف مانند حزب مجاهدین اسلام به رهبری آیت‌اله کاشانی؛ فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی؛ هیات‌های متلفه اسلامی؛ حزب ملل اسلامی و... فعال بودند.

اما با شکست نهضت نفت و فروپاشی احزاب و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حکومت پهلوی دوم با سرکوب سیستماتیک و گسترده جنبش دموکراتیک مردم ایران، بیش‌ترین صدمات به ساختارهای کشور وارد ساخت. استمرار حکومت دیکتاتوری کودتا و خروج بخش قابل ملاحظه‌ای از کادرها و رهبران سیاسی به خارج از کشور یا گوشه‌گیری و حاشیه‌نشینی شدن آن‌ها در ایران، مهلک‌ترین ضربه را به جنبش‌ها و حرکت‌های دموکراتیک و حزبی در تاریخ معاصر ایران زد. این‌ها از جمله عوامل اصلی هستند که باعث شدند احزاب و سازمان‌های سیاسی کشور از حوزه مسائل کلان جامعه عقب‌نشینی کنند و به مبارزه مخفی و صرفاً به مخالفت با حکومت استبدادی تقلیل پیدا کنند و سیاست از حوزه اجتماعی و فرهنگی سراسری آن‌ها به سطح نازل مخالفت صرف با حاکمیت تقلیل پیدا کرد. در حقیقت این وقایع، فقر آینده جنبش سیاسی و حزبی در ایران را پدید آوردند به‌طوری که امروز شاهد آن هستیم.

در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، موج جدیدی از سازمان‌های سیاسی در خارج و داخل کشور اعدام موجودیت کردند. این سازمان‌ها که عمدتاً تحت تاثیر مبارزات چریکی و متأثر از جنبش‌هایی مانند جنبش‌های فلسطین، کوبا، الجزایر و دیگر جنبش‌های چریکی در کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی بودند، مبارزه سیاسی را تا حد مبارزه مسلحانه چریکی و احزاب سیاسی را تا حد سازمان‌های چند نفری مخفی و زیرزمینی در داخل و خارج از کشور تقلیل دادند. رهبری سازمان‌های دوران اخیر بر خلاف رهبران احزاب قبلی، فاقد تجربه زندگی اجتماعی، مدیریت سازمان‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در بخش‌های مختلف بودند. در آن اوضاع و احوال ایران و منطقه و جهان، شاه مجبور بود فضای سیاسی ایران را آزادتر نشان دهد فرمانی صادر کرد تا همه گروه‌های ریز و درشت رسمی و مدافع حاکمیت در قالب حزب واحدی به‌عنوان «حزب رستاخیز» گرد هم آیند. این نمایش او تلاشی بود که از این طریق جهانیان نشان دهد گویا در ایران نیز احزاب سیاسی فعالیت آزادانه‌ای دارند. البته کنترل این حزب در دست شاه و ساواک بود به‌طوری که شاه اعلام کرد هر ایرانی باید عضو این حزب شود و کسی که در این حزب نام‌نویسی نکند و نمی‌خواهد با ما باشد پاسپورت بگیرد و از ایران برود.

در مقطع انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، گرایش‌های مختلفی در این انقلاب شرکت داشتند که در مجموع می‌توان آن را به چهار بلوک نیروها و احزاب سیاسی تقسیم کرد. برخی احزاب و سازمان‌هایی نیز همچون حزب کمونیست ایران، پس از انقلاب به‌وجود آمدند.

۱- احزاب شدیداً مذهبی و عمدتاً متعلق به روحانیت سیاسی وصل بودند که خواستار ترکیب مذهب و سیاست و تاسیس حکومت دینی و اجرای احکام اسلام از طریق نظام سیاسی بودند.

۲- احزاب نسبتاً اسلامی که با گسترش ایدئولوژی اسلام سیاسی در بین روشنفکران و تحصیل‌کردگان طبقه متوسط جدید قبل از انقلاب تکوین یافته بودند. اسلام سیاسی روشنفکران رادیکال‌گرایش‌های شبه‌دموکرات و غرب‌ستیزانه داشت و سنت اسلام را به شیوه انقلابی تعبیر و تفسیر می‌کردند.

۳- احزاب و سازمان‌ها لیبرال طبقه متوسط، که هسته اصلی این دسته از احزاب را نیروهای اپوزیسیون قدیم حکومت شاه تشکیل می‌داد مهم‌ترین خواست آن‌ها تامین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از طریق محدود کردن قدرت سیاسی و ایجاد نوعی مشروطیت یا جمهوری بود.

۴- احزاب و سازمان‌هایی که خود را سوسیالیست و مارکسیست می‌نامیدند. نیروهای چپ در سال‌های اولیه انقلاب مرکب از مجموعه‌ای از سازمان‌ها و قطب‌بندی‌هایی بود که اغلب بر پایه جنبش‌های دانشجویی شکل گرفته بودند. خواسته‌های اصلی آنان، ملی کردن صنایع و بانک‌ها، قطع رابطه با امپریالیسم آمریکا، ایجاد ارتش مردمی و اعطای خودمختاری به ملیت‌های تحت ستم بود.

لازم به تاکید است که حزب توده ایران و بخشی از چریک‌های فدایی خلق، که بعداً «اکثریت» نامیده شد با وجود این که سابقه چپ داشتند اما نه تنها با تمام امکانات خود با حکومت اسلامی همراه شدند، بلکه در سرکوب جنبش‌های اجتماعی و احزاب منتقد و مخالف نیز شرکت کردند. نهایتاً آن‌ها نیز در سال ۱۳۶۲، از بارگاه امام ضدامپریالیست رانده شدند.

در مقطع انقلاب ۱۳۵۷، بسیاری از سازمان‌های درون «جنبش چپ ایران» هنوز تصویر روشنی از اهداف برنامه‌های خود نداشتند. پراکندگی سازمانی و سلطه دیدگاه‌های عموم خلقی بر تفکر و عمل، به آن‌ها اجازه نداد که استراتژی روشنی در قبال شرایط جدید در پیش بگیرند. در همان حال طبقه کارگر هم اگرچه نتوانسته بود رهبری سیاسی خود را شکل بدهد، اما با حضور موثر خود در صحنه مبارزه بر علیه حکومت شاه و سرمایه‌داران، توانسته بود اعتبار اجتماعی غیرقابل انکاری در سطح جامعه ایران کسب کند. اما این طبقه نیز نتوانست با سیاست‌ها و اهداف خود و به‌طور مستقل در مقابل حکومت اسلامی ظاهر شود.

در جریان انقلاب ۱۳۵۷ و پایداری جریان کمونیستی در کردستان در مقابل حکومت اسلامی، به «چپ رادیکال» ایران امکان داد که با اعتماد به نفس بیشتری خود را برای دوره پس از شکست انقلاب ایران آماده سازد. برنامه حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست در سال ۱۳۶۲، نمونه بارز و برجسته این حرکت بود. اما بعدها و پس از پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق، که بسیاری از احزاب و سازمان‌ها بر این تصور بودند که حکومت اسلامی در این جنگ شکست خواهد خود و زمینه مناسب برای سرنگونی آن فراهم خواهد شد اما چنین نشد سرخورده شدند. این بار دعوا و کشمکش در درون احزاب و سازمان‌های چپ انباشته شد و یکی پس از دیگری دچار انشعاب‌هایی شدند که متسفانه تا به امروز ادامه دارد. ما امروز چندین کومه‌له، چندین حزب کمونیست، چندین سازمان راه کارگر، چندین سازمان چریک‌های فدایی خلق، چندین حزب دموکرات و ... داریم. جریاناتی مانند پیکار، رزمندگان، وحدت کمونیستی و... نیز از بین رفتند. خود این منظره آزاردهنده و ناخوش‌آیند است. ما سازمان‌هایی در بین جنبش چپ داریم که اعضای‌شان مانند سازمان‌های مخفی قبل از انقلاب مشروطیت ۱۰ تا ۱۵ نفره هستند. بنابراین اگر واقع‌بین باشیم اصولاً

باید به این نتیجه هر چند تلخ برسیم که این احزاب و سازمان‌ها منشأ هیچ اثر انقلابی و مبارزه طبقاتی یک جامعه بیش از ۸۲ میلیونی قرن و بیست و یکم ایران نیستند. انشعاب‌های مکرر این سازمان‌ها به‌ویژه در سال‌های اخیر، آن‌ها را فرسوده و زمین‌گیر کرده است. افق و چشم‌انداز و استراتژی روشنی ندارند. اساس مبارزه علیه حکومت سرمایه‌داری مترادف با مبارزه علیه سیستم سرمایه‌داری و استثمار آن نیست و بسیار فراتر و پیچیده‌تر است.

دوم: مهمترین ضعف‌ها و اشکالات و انحرافات را که به نظر شما باعث عدم کارایی و ایفای نقش انقلابی مورد انتظار و یا نسبی آن‌ها در جنبش کارگری و عرصه عمومی سیاست ایران شده چیست؟

جواب: متأسفانه ضعف‌ها و اشکالات و انحرافات احزاب و سازمان‌های موجود چپ ایرانی یک دو تا نیست. کافیست به‌خصوص به مقطعی به این احزاب و سازمان نگاه کنیم که در معرض انشعاب قرار گرفته‌اند و یا انشعاب کرده‌اند. آن‌گاه حیرت می‌کنیم رفقایی که تا دیروز در یک حزب و سازمان هم‌نظر و هم جهت بودند امروز پس از جدایی، چگونه خصمانه دشمن همدیگر شده‌اند.

آن‌ها در خیزش‌های انقلابی و در اعتصابات کارگری حضور ندارند و یا به حدی کم‌رنگ است که دیده نمی‌شوند. جامعه ما شاهد خیزش مردمی تا حدی در سال ۱۳۸۸ و مهم‌تر از آن در دی ماه ۱۳۹۶ بود. حالا کمیت و کیفیت خیزش دی ماه با سال ۸۸ بسیار متفاوت است. برای مثال در اعتراضات ۸۸، اگر اساس دعوا بین جناح‌های حکومتی و بر سر تقلب در انتخابات ریاست جمهوری بود در حالی که خیزش دی ماه علیه کلیت حاکمیت اسلامی ایران بود. شعارها هم به لحاظ مضمون و محتوای طبقاتی متفاوت بودند مانند «مرگ بر جمهوری اسلامی»، اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» و... خیزش مردمی سال ۹۶ در ۱۴۰ شهر و روستای ایران، اساساً بر علیه فقر و بیکاری و طبقاتی و علیه سرمایه‌داران و حکومت آن‌ها بود.

حال اگر این احزاب و سازمان‌ها چپ اپوزیسیون در اعتراضات ۸۸ حضور نداشتند شاید این توجیه غلط را پیش بکشند که آن اعتراضات ربطی به مبارزه طبقاتی نداشت و محدود به جناح‌بندی‌های حکومت بود در حالی که طبیعی‌ست هر نیروی انقلابی از هر فرصتی از جمله از میان دعوای درونی جناح‌های حکومت بهره می‌جوید تا سیاست‌های خود را بر علیه کلیت حکومت پیش ببرد. اما حالا فرض کنیم این توجیه آن‌ها در رابطه با اعتراضات ۸۸ درست است اما در رابطه با خیزش عظیم مردمی دی ماه ۹۶ چی؟ در آن خیزش عظیم مردمی، این احزاب و سازمان‌ها کجا بودند؟ البته این یک ادعا نیست کافیست شما به ادبیات سیاسی خود احزاب و سازمان‌های چپ در تحلیل خیزش دی ماه مراجعه کنید به راحتی درمی‌یابید که خود آن‌ها نیز هیچ ادعایی ندارند که در این خیزش نقشی داشتند.

بنابراین، من چندان امیدی به نقش آن‌ها در تحولات آتی جامعه ایران ندارم. اما به‌شدت خوشبینم که جنبش‌های سیاسی - اجتماعی ایران همچون جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویان و جوانان، جنبش روشنفکری و هنری، روزنامه‌نگاران، برخی وکلای مستقل دادگستری، جنبش زیست محیطی، جنبش خلق‌های تحت ستم ایران، بازنشستگان و...، در صحنه سیاسی ایران حضور دایمی و فعالی دارند و تنها ضعفی که دارند پراکندگی اعتراضات و اعتصابات‌های آن‌هاست. اگر آن‌ها بر این ضعف غلبه کنند بی‌تردید مبارزه طبقاتی در جامعه ما وارد مرحله عالی‌تری خواهد شد و به مرحله تعیین و تکلیف نهایی و سرنوشت‌ساز با سرمایه‌داران و حکومت آن‌ها، وارد خواهد گذاشت.

یک مسئله نظری ثابت و اساسی چپ در جهان تدوین سیاست ضد سرمایه‌داری و حکومت سرمایه‌داری بوده است، سیاستی که به مبارزه علیه دولت سرمایه‌داری محدود نمی‌شود و از آن فراتر می‌رود. چه عرصه‌هایی را برای سیاست‌گذاری می‌گشاید؟ شاخص درگیر شدن با این گونه پرسش‌هاست.

بزرگترین اتفاق در میان نیروهای چپ و سوسیالیستی و کمونیستی ایران این است که خود را از دست دوگانه «دولت – ملت» رها کند. عرصه مبارزه طبقاتی و مبارزه علیه تبعیض و خشونت و برای حفظ محیط زیست اساساً در جامعه است. این نیرو باید نشان دهد که سوسیالیسم یعنی زندگی آزادانه، آگاهانه، داوطلبانه و برابر مسالمت‌آمیز همه انسان‌ها بدون توجه به ملیت، جنسیت، باورهای مذهبی و نظریه‌های سیاسی است. در این مورد نباید وعده داد، بلکه برعکس باید نشان داد که جامعه سوسیالیستی چه نوع جامعه‌ای است؟ جایگاه واقعی انسان در چنین جامعه‌ای در کجاست؟ آزادی‌ها و فردی و جمعی و برابری واقعی بین زن و مرد، حقوق کودکان، بازنشستگان و... چه قدر تامین می‌شود. آشتی انسان با طبیعت چه روندی را باید طی کند و از چه راه‌های این مطالبات برآورده می‌گردد و...

سوم: آیا رهبری پیروزمندان طبقه کارگر در انقلاب آینده در گرو وجود یک حزب کمونیست واحد و سراسری است؟ آیا کارگران بایستی الزاماً در یک حزب متشکل شوند؟ رابطه حزب کارگری و کمونیستی با حکومت و دولت شوراهای در آینده سیاسی کشور چیست؟ آیا دولت شورایی، یک دولت و حاکمیت حزبی است؟

جواب: به نظر من نه. احزاب و سازمان‌های سیاسی جامعه ما، پس از چهل سال مبارزه و تحمل تبعید، آسیب‌های زیادی دیده‌اند و چند پاره و بسیار ضعیف شده‌اند. به‌ویژه آن‌ها، پیر و فرسوده هم هستند. کافیست به رهبری همه احزاب و سازمان‌های موجود چپ ایرانی نگاه کنید به‌سادگی می‌بینید که اولاً سن میانگین رهبری آن‌ها، هفتاد سالگی را پشت سر گذاشته‌اند و دوم این که مردانه هستند. نیروی جوانی که به برخی از این احزاب و سازمان‌های جذب می‌شوند پس از مدتی آن‌ها ترک می‌کنند چون که جایگاه واقعی خود را پیدا نمی‌کنند و یا در حاشیه آن‌ها قرار می‌گیرند و متأسفانه زنان نیز همان‌طور.

این‌ها همه نشانه‌های بارز فروریزی و حاشیه‌ای شدن احزاب و سازمان‌های چپ موجود جامعه ما هستند. در چنین شرایطی، تشکیل یک حزب کمونیست واحد و سراسری و بزرگ اگر عملی و امکان‌پذیر نباشد بسیار سخت است. به علاوه تاکنون اتحادیه‌ای هم شکل گرفته پس از مدتی از بین رفته‌اند. مهم‌تر از همه ما سه دهه پیش احزاب و سازمان‌های قوی مانند حزب کمونیست ایران و چریک‌های فدایی اقلیت و... را داشتیم. اکنون تنها از حزب کمونیست ایران و جدا شدگان آن، حدود ده سازمان و حزب و محفل به‌وجود آمده است و بی‌تردید صدها نفر نیز در این انشعابات سرخورده شده و از آن‌ها دور شده‌اند. متأسفانه هنوز این انشعابات تمام نشده است.

علل این انشعابات پی‌درپی و بی‌وقفه زیاد است اما مهم‌تر از همه، اختلاف نظر سیاسی، عملکردهای سلیقه‌ای، خودمحوربینی، کیش شخصیت و سرخوردگی و بی‌افقی، عامل فروپاشی و یا فروریزی احزاب و سازمان‌های چپ ماست. آیا با این تاریخ و تجربه می‌توان گفت که آن‌ها شاخه زیتون به‌همدیگر دراز کنند و در فضایی متفاوت و به فراموشی سپردن گذشته، یک حزب بزرگ کمونیست و واحد درست کنند. به‌علاوه دوران چنین احزاب و سازمان‌ها گذشته است. همان‌طور که به یمن پیشرفت تکنولوژی مدرن، به‌ویژه در عرصه خبرسانی و اطلاع‌رسانی، انحصار خبر و گزارش و تحلیل از دست دولت‌ها خارج شده و همچنین سانسور شدید دولتی تضعیف شده است و به یمن همین تکنولوژی، نقش احزاب نیز ضعیف‌تر شده است. به‌علاوه چرا یک حزب؟ ما هم‌اکنون ده‌ها حزب و سازمان سیاسی داریم که خود را جریان کمونیستی و کارگری می‌نامند. در جنبش اخیر مانند وال استریت اشغال کنید؛ بهار عربی؛ دی ماه ۹۶ ایران و جلیقه زردها، احزاب نقش رهبری آن‌ها را ندارند و در بهترین حالت احزاب نیز در درون این جنبش‌ها حضور دارند. این جنبش‌ها در ادامه و در حال تعمیق و گسترش و مبارزه رهبری خود را پیدا می‌کنند بنابراین، آن فرد و حزبی که فکر می‌کند رهبری آینده جامعه ایران را به او خواهند سپرد سخت در اشتباه است. یکبار اتفاق افتاد که

رهبری انقلاب ۵۷ ایران و آن جایگاه و پایگاه مذهبی در داخل ایران و حمایت دولت‌ها سرمایه‌داری از آن در سطح بین‌المللی، به محض این که از خارج وارد ایران شد بلافاصله تغییر مواضع داد و شمشیر اسلامی خود را از روی بست و بلافاصله قلع و قمع انقلابیون غیرمذهبی را از همان روزهای نخست انقلاب آغاز کرد. حتی از خودی‌هایشان را نیز اعدام و یا از حاکمیت بر کنار کرد. اما اکنون چنین نیست. ما اکنون در جنبش کارگری ایران، صدها و هزاران اسماعیل بخشی نماینده کارگران شرکت هفت‌تپه، محمود صالحی، رضا شهابی، علی نجاتی، و صدها سپیده قلیان روزنامه‌نگار و مدافع اعتصاب کارگران شرکت هفت‌تپه را داریم که تمام ویژه‌های رهبری را دارند. همچنین در جنبش دانشجویی و جنبش زنان و روشنفکران هم همین‌طور. به‌علاوه نیروهای خارج کشور، از شخصیت‌ها گرفته تا احزاب و سازمان‌ها، اگر واقعا دل‌سوز کارگران و مردم ستمدیده ایران و خواهان انقلاب در این کشور فلاکت‌زده هستند موظفند همه امکانات مادی و معنوی خود را بدون چشم‌داشت و با خلوص نیت در اختیار جنبش‌ها و مبارزات داخل ایران قرار دهند و اگر به هر دلیلی این کار را نمی‌کنند دست‌کم رقابت‌ها و دعوای درونی و بیرونی و افکار سکناریستی خود را به این جنبش‌ها تحمیل نکنند.

همچنین تاریخ نشان داده است که کارگران یک کشور به هیچ‌وجه زیر چتر یک حزب جمع نمی‌شوند و رهبری آن را قبول ندارند.

اما تا آن‌جا که به بخش دوم سؤال شما برمی‌گردد؛ یعنی «رابطه حزب کارگری و کمونیستی با حکومت و دولت شوراهای در آینده سیاسی کشور چیست؟ آیا دولت شورایی، یک دولت و حاکمیت حزبی است؟»

صراحتاً بگویم که در جامعه شورایی، مقوله‌ای به نام «دولت» و یا «حکومت» وجود ندارد. چرا که اگر ما بر این باوریم که انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند پس باید به معنای واقعی، فضایی به‌وجود آورد که این انسان جایگاه خود در جامعه آزادانه، آگاهانه و داوطلبانه پیدا کنند. ما باید تاکید کنیم اگر قرار نیست در چنین جامعه‌ای، فردی و یا جمعی مافوق جامعه قرار بگیرند پس ما حکومت نمی‌خواهیم. ما شورا می‌خواهیم تا هر چه بیش‌تر کارگر و توده‌های مردم در آن شرکت کنند و سرنوشت خویش و جامعه‌شان را مستقیماً به دست خویش رقم بزنند.

ما در تاریخ غیر از حدود سه ماه در کمون پاریس، در هیچ جای جهان به معنای واقعی، قدرت کارگری نداشتیم. هر چی بود دولت برده‌داری، فئودالی و در عصر حاضر سرمایه‌داری دولتی و غیردولتی بوده است. البته کسانی و نیروهایی هستند که مدعی‌اند حکومت شوروی سابق، حکومت کارگری سوسیالیستی بود. چنین ادعایی بزرگ‌ترین دروغ تاریخ است. در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، حزب بلشویک قدرت را گرفت و خودش را حکومت کارگری خواند در حالی که در این حکومت نه کارگران و نه احزاب دیگر حضور نداشتند. طبقه کارگر روسیه و شوراهای آن توسط این حکومت این حزب، به‌شدت سرکوب و ۷۴ سال استثمار شدند. بی‌جهت نبود هنگامی که این حزب و حاکمیت آن از هم پاشید طبقه کارگر هیچ گوشه‌ای از این بلوک بزرگ و پهناور «سوسیالیسم موجود» جهان، از آن حمایت نکرد.

بنابراین، در قرن بیست و یکم توهین به بشریت است که گفته شود هر کس و هر جریان سیاسی می‌تواند دولت تشکیل دهد اما شوراهای کارگری و مردمی نمی‌توانند جامعه را مدیریت کنند!

این که احزاب و سازمان‌ها در کجای این جامعه شورایی قرار می‌گیرند؟ روشن است که حق طبیعی و آزادانه این احزاب و سازمان‌هاست که در درون شورا و در راستای اهداف شورایی حضور داشته باشند و فعالیت کنند؛ اعضا و کادرهای آن نیز مجازند خود را به نمایندگی شوراها کاندید کنند اما اگر رای آوردند موظفند مسئولیت حزبی خود را پس دهند تا تمام وقت خود را صرف وظایف شورایی کنند. (نه این که از حزب‌شان استفا دهند) در چنین شرایطی، هیچ حزب و سازمانی حق ندارد شورا را به زایده تشکیلاتی خود تبدیل کند.

آیا شورا دولت تشکیل می‌دهد و به حاکمیت حزبی تن درمی‌دهد دیگر شورا نیست و سیاهی لشکر آن دولت و آن حزب حاکم است.

شورا در مجامع عمومی خود تصمیمات و قرارهای خود را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و به تصویب می‌رساند. در این مناسبات مانند دولت بورژوازی و غیره قوه مقننه و مجریه جدا از هم نیستند. یعنی شوراها مستقیماً قوانین خود را تصویب می‌کنند و خودشان نیز مجری آن‌ها هستند.

در چنین جهت‌گیری است که ما هر کدام از واژه‌های شورا، خودگردانی شورایی، خودمدیریتی شورایی، دموکراسی شورایی، کمون، کمونال، کانتون و یا دولت و حکومت را سر جایش قرار می‌دهیم. چرا که هر کدام از این واژه‌ها بار سیاسی – تشکیلاتی خاص خود را دارند. واژه‌هایی همچون شورا، خودگردانی شورایی، دموکراسی شورایی، خودمدیریتی شورایی، کمون، کمونال و کانتون کمابیش به همدیگر نزدیک‌ترند. اما واژه‌های دولت و حکومت سیاسی کاملاً متفاوت است. انسان‌های اولیه به شکل شورایی و کمونی زندگی می‌کردند و دولت و حکومت نداشتند. بنابراین ما موظفیم درباره این واژه‌ها کنکاش کنیم تا هر کدام را سر جایش به کار ببریم. ساختار شورایی و ساختار حکومتی، نه تنها هیچ شباهتی به همدیگر ندارند، بلکه در مقابل هم قرار دارند.

شوراها از محل کار تا محل زیست و زندگی شهروندان تاسیس می‌شوند. برای مثال، شورای صنایع نفت، پتروشیمی، ماشین‌سازی، دانشگاه‌ها و مدارس، ادارات، شوراهای مراکز نظامی و... عمدتاً به مسایل تخصصی محل کار و صنایع خود می‌پردازند در حالی که در جایگاه خود، در مسایل عمومی نیز دخالت دارند. در حالی که شوراهای محلات شهرها و روستاها، به همه مسائل حوزه خود از کودکانستان‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها گرفته تا جاده‌ها و پارک‌ها و طبیعت و محیط زیست و غیره می‌پردازند.

کنگره شوراهای شهری یک استان، مصوبات شوراها محل کار، محلات شهرها و روستاها را دریافت می‌کند و بر اجرای دقیق آن‌ها نظارت می‌کند. اما کنگره سراسری کشور، کمیته‌های تخصصی خود را درباره همه امورات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، دیپلماتی، دفاعی و... به وجود می‌آورد. در یک کلام در مناسبات شورایی، دموکراسی نه نیابتی، بلکه مستقیم و همه قوانین بر خلاف سیستم حکومتی نه از بالا، بلکه از پایین و توسط اعضای شوراهای محل کار و زندگی تنظیم و تصویب می‌گردند. در این سیستم، اقتصاد نه برای کسب سود فردی و شرکتی، بلکه صرف خدمات عمومی می‌شود. چنین جامعه‌ای کلیه زمینه‌های تاسیس یک جامعه سوسیالیست بدون استثمار را نه از طریق احکام دولتی از بالا، بلکه با فرهنگ‌سازی از پایین توسط شوراها فراهم می‌سازد. اساس سوسیالیسمی که تحت نظر دولت ایجاد می‌شود سوسیالیسم دولتی است مانند سوسیالیسم شوروی سابق و بلوک آن. چنین سوسیالیسمی نیز هیچ ربطی به سوسیالیسم علمی مارکس ندارد.

بهم‌طور کلی ما در سیستم شورایی، نباید از واژه «ملت - دولت» استفاده کنیم!

چهارم: آیا جنبش خودانگیخته و غیر حزبی در میان کارگران و متحدان وی، می‌تواند مستقیماً به آلترناتیو شورایی و دولت انقلابی زحمت‌کشان نائل گردد؟ رابط جنبش خودانگیخته در میان کارگران و جنبش‌های اجتماعی دیگر با مقوله سازمان حزبی و تشکیلات چیست؟ و چگونه باید باشد؟

جواب: اولاً می‌دانیم که هر جنبش خودانگیخته نیز در درون خود، شبکه‌های مختلفی دارد که هدفمند حرکت می‌کنند. برای مثال زمان تجمع، مکان آن و حتی برخی شعارهای آن از پیش تعیین و از طریق شبکه‌های اجتماعی اعلام می‌شوند. خیزش دی ماه ۹۶ در ایران و شعارهایی که سر داده می‌شد قاعدتاً باید در جایی و توسط جمعی، فرموله شده

باشند تا در تمجعات بزرگتر به شعارهای عمومی تبدیل گردند. بنابراین آن هسته‌ها و شبکه‌هایی که در یک جنبش خودانگیخته فعالیت دارند قادرند این حرکت‌ها را سمت‌وسو دهند و مهم‌تر از همه، زیربنای تاسیس شوراهای فراهم سازند.

روشن است که هر حزب و سازمان و فردی و جمعی چپ و لیبرال و ناسیونالیست و مذهبی و غیره تلاش می‌کنند در این جنبش‌های خودانگیخته شرکت کنند و آن جنبش را به‌سوی اهداف و برنامه‌های خود بکشانند. اما سمت و سو دادن به یک جنبش خودانگیخته، بستگی به نیروهای پیش‌گام و اجتماعی و قوی دارد که چه شعار و سیاستی و هدفی را در مقابل این جنبش خودانگیخته قرار می‌دهند. اما به‌نظر من، در جنبش‌های خودانگیخته، جا انداختن اهداف و شعارهای جنبش شورایی و دموکراسی مستقیم می‌تواند جذابیت بیشتر و طرفداران بی‌شماری پیدا کند تا احزاب و سازمان‌های سیاسی که صرفاً شعارها و برنامه‌های سازمانی خود را مطرح می‌کنند.

در مانیفست کمونیست به قلم مارکس آمده است:

«کمونیست‌ها حزب خاصی نیستند که در برابر احزاب کارگری قرار گرفته باشند. آن‌ها هیچ‌گونه منافعی که از منافع کل پرولتاریا جدا باشد ندارند. آن‌ها اصول ویژه‌ای را به میان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن بگنجانند. فرق کمونیست‌ها با دیگر احزاب پرولتری تنها در این است که آن‌ها از طرفی در مبارزات پرولتاریای ملل گوناگون مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف‌نظر از منافع ملی‌شان مد نظر قرار می‌دهند و از آن دفاع می‌نمایند و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی می‌کند آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند. بدین مناسبت کمونیست‌ها عملاً با عزم‌ترین بخش احزاب کارگری همه کشورها بوده و همیشه محرک جنبش به پیش می‌باشند و اما از لحاظ تئوریک مزیت کمونیست‌ها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرائط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاریا پی برده‌اند»

«کمونیست‌ها حزب خاصی در مقابل احزاب کارگری دیگر نمی‌باشند» پس تعدد این همه حزب چیست؟ مانیفست می‌گوید که در جنبش کارگری رویکردهای متفاوتی وجود دارد و رویکرد کمونیستی یا ضد کار مزدی یکی از این رویکردها است. این کاملاً بدیهی است که هر رویکردی برای احراز شرائط مورد نیاز تفوق، توسعه و به کرسی نشاندن سیاست‌های خود، تلاش دارد و در این راستا می‌کوشد تا خود را متشکل سازد. اما مارکس بلافاصله پس از جمله نخست به‌صورت بسیار حساب شده و سنجیده عبارت تعیین‌کننده زیر را پیش می‌کشد و می‌گوید:

«کمونیست‌ها هیچ منافعی جدا از منافع کل طبقه کارگر ندارند و هیچ اصول ویژه‌ای را به میان نمی‌آورند.» وی از این طریق هر نوع سناریوسازی برای هر گونه جدایی از جنبش جاری طبقه کارگر و تکه‌تکه کردن آن را زیر پوشش کمونیسم و تشکل‌سازی کمونیستی! محکوم و مطرود اعلام می‌کند.

روایت مارکس از مکان کمونیست‌ها در جنبش کارگری، نقشی که باید ایفاء کنند و رابطه‌ای که باید با کل جنبش طبقه کارگر داشته باشند دقیقاً رویه معکوس و متضاد تعبیری است که احزاب امروزی چپ فکر می‌کنند. «لیدر»ها با تعدادی کادر و عضو و هوادار و منزوی و بیگانه با هر فعل و انفعال جاری جنبش کارگری در برج عاج نشسته و رویاهای سهیم شدن در حاکمیت سیاسی سرمایه و مبارزه ضد امپریالیستی و تعیین حق سرنوشت دور هم جمع شده‌اند. کمیته‌های عریض و طویل ردیف کرده‌اند تا خود را اجتماعی‌تر نشان دهند. در حالی که با حلوا حلوا گفتن دهن کسی شیرین نمی‌شود. با انتشار نشریه اینترنتی و اطلاعیه و سخنرانی در پالتاک و اینستاگرام و تی وی و غیره نمی‌تواند جای

سازمان‌دهی طبقاتی و پراتیک سیاسی را بگیرد. هر چند که این‌ها هم مهم هستند ولی برای یک حزب مدعی قدرت و حاکمیت هیچ چیز نیستند.

مانیفست کمونیسم در ادامه نکات بالا باز هم تصریح می‌کند که «نظریات تئوریک کمونیست‌ها به هیچ‌وجه مبتنی بر ایده‌ها و اصولی که یک مصلح جهانی کشف یا اختراع کرده باشد، نیست. این نظریات فقط بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی است که در برابر دیدگان ما جریان دارد. الغاء مناسبات مالکیتی که تا کنون وجود داشته است، چیزی نیست که صرفاً مختص کمونیسم باشد، کلیه مناسبات مالکیت پیوسته دست‌خوش تغییرات دائمی، جابه‌جایی‌های همیشگی و تاریخی بوده است.

اگر فردی و جریانی به مارکس و راهکارهای وی علاقه‌مند است بی‌تردید معروف‌ترین قلمرو تلاش پراتیکی مارکس در عمق جنبش کارگری اروپا حضور تعیین‌کننده و برجسته در تاسیس انترناسیونال اول کارگری می‌داند. انترناسیونال تجسم واقعی اتحاد و همبستگی و تشکل و همدلی پرولتاریای جهانی به‌عنوان یک طبقه در مقابل سیستم بردگی مزدی بود. در این‌جا همه گرایش‌های متفاوت درون جنبش کارگری در کنار هم حضور داشتند اما همه آن‌ها بنیاد همراهی و توافق و اتحاد خویش را بسیار شفاف به شرح زیر به کارگران سراسر جهان گزارش می‌کردند.

در مانیفست آمده است: «... رهایی طبقه کارگر باید به دست خود طبقه کارگر انجام گیرد. مبارزه برای رهایی طبقه کارگر مبارزه برای امتیازات و حقوق انحصاری نبوده بلکه مبارزه برای حقوق و وظائف برابر و الغاء هر نوع سلطه طبقاتی است، انقیاد اقتصادی کارکنندگان به انحصارگران و وسائل کار، یعنی منابع حیات، بنیاد همه اشکال بندگی، فقر اجتماعی، انحطاط معنوی و وابستگی سیاسی است. رهایی اقتصادی طبقه کارگر آن هدف بزرگی است که هر جنبش سیاسی هم‌چون یک وسیله می‌بایست تابع آن باشد. تمامی تلاش‌های تا کنونی معطوف به این هدف بزرگ، به علت کمبود همبستگی میان بخش‌های متعدد کارگران در هر کشور و فقدان رشته‌های اتحاد برادرانه بین طبقه کارگر کشورهای مختلف به شکست انجامیده است. رهایی کار نه مسئله‌ای محلی یا ملی بلکه مسئله‌ای اجتماعی است که همه کشورهای که در آن‌ها جامعه مدرن به وجود آمده را در بر می‌گیرد و حل آن در گرو همپایی عملی و نظری کارگران همه کشورهای پیشرفته است.»

اگر واقعاً این نظریه را قبول داریم که «رهایی طبقه کارگر باید به دست خود طبقه کارگر انجام گیرد»؛ آن موقع باید پرسیم طبقه‌ای که می‌تواند خود و کل بشریت را سازد و این چنین با قدرت جهان را تغییر دهد چه نیازی به آقا بالاسر دارد؟!

بر خلاف باور بسیاری از راویان حوادث تاریخی و طرفداران بلشویسم، شوراهای ابتکار حزب بلشویسم نبودند، بلکه حرکت طبیعی، خودجوش و خودانگیخته طبقه کارگر روس بودند. جنبش کارگری روسیه در دوران پیش از وقوع انقلاب ۱۹۰۵ در سطحی بسیار وسیع به برپائی شوراهای روسی، شوراهای از سال ۱۹۰۲ در روسیه تشکیل شده‌اند و این هم جواب تاریخی به کسانی است که مدعی‌اند شوراهای فقط محصول دوران انقلاب هستند.

پنجم: مضمون انقلاب پیش رو برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت انقلابی، در چه شاخصه‌ها، هدف‌ها، مطالبات و محورهایی خواهد بود؟ رابطه دموکراسی، آزادی و برابری با مفهوم سوسیالیسم در این انقلاب به چه صورتی می‌باشد؟ به‌طور کلی پیروزی انقلاب آینده به چه معناست؟

جواب: اگر آدورنمای اندیشه‌های سوسیالیستی را مدنظر داشته باشیم به یقین پاسخ به این سؤال به سادگی امکان‌پذیر نیست. چرا که ما پیش‌گو نیستیم. در عین حال، ما نباید به مردم وعده‌هایی بدهیم که در آینده نتوانیم و یا نمی‌دانیم چه

اتفاقی خواهد افتاد. اما در عین می‌توانیم با توجه به تجارب تاریخی گذشته و داده‌های امروزی، تا حدودی آینده را پیش‌بینی کنیم. ما باید اساساً تعریف مفهوم آزادی سوسیالیستی را که متمایز از مفاهیم لیبرالی و دموکراتیک آن خواهد بود برای جامعه توضیح دهیم و واقعیات‌ها را با آن‌ها در میان بگذاریم بدون این که قصد و هدف بهره‌برداری سیاسی، تشکیلاتی و تبلیغی داشته و صرفاً وعده دهیم.

به‌طور کلی می‌توان گفت که آزادی‌های دموکراتیک، قدم نخست رسیدن به اهداف به ویژه اهداف انقلابی است. اما در عین حال ما باید آزادی‌های مثبت و آزادی‌های دموکراتیک بپذیریم که تاریخ اندیشه سیاسی مدرن در این زمینه ارائه کرده است. یعنی ما نمی‌توانیم چند پله را یکجا بپریم. ما باید پله به پله بالا برویم و آن‌ها تثبیت کنیم تا به مراحل عالی‌تر انقلابی برسیم. مسئله آزادی، حتی اگر تفسیرهای گوناگونی را در جریان مبارزه‌های اجتماعی و سیاسی برانگیخته باشد، مفهومی یگانه نیست؟

آزادی مارکسی، جنبه اساسی آزادی دموکراتیک فردی و جمعی را در بر می‌گیرد، که بر طبق آن آزادی عبارت از نظارتی است که افراد به‌طور جمعی بر شرایط زندگی مشترکشان اعمال می‌کنند.

پس در بیان مشخص آزادی مارکسی، چند عنصر سازنده با هم تلاقی می‌کنند: تکیه کردن به رشد هر انسان، استعدادها و توانایی‌های خاص بشر. این سه عنصر از دید مارکس جنبه مرکزی دارند. به عقیده مارکس برای نیل به این هدف، رشد همه افراد مستلزم نظارت برنامه‌ریزی شده جمعی در زمینه تولید است. البته این نظارت، سازنده آزادی جمعی است. تعیین سرنوشت آگاهانه تنها در صورتی می‌تواند به واقعیت مشخص تبدیل گردد که همه ساختار جامعه عمیقاً دگرگون شود.

بنابراین، از یکسو، آزادی سوسیالیستی و آزادی دموکراتیک به موازات هم عمل می‌کنند اما آن چه اصل سوسیالیستی را متمایز می‌کند، این است که سوسیالیسم تنها بر جنبه حاکمیت درنگ ندارد، بلکه بر جنبه همبستگی اجتماعی نیز تأکید دارد و خواهان الغای کار مزدی است.

ششم: نقش، وظیفه و تکلیف مقدم و اساسی کمونیست‌های خارج کشور - سازمانی و غیرسازمانی و منفرد - در حال حاضر چیست؟ حمایت از جنبش کارگری؟ اتحاد عمل؟ افشاگری؟ و ...

جواب: به‌نظر همه این فاکتورهایی که شما در سؤال‌تان برشمردید را باید مدنظر قرار داد. اما نباید فراموش کرد که ورود ناگهانی توده‌های عظیمی از بیکاران و ستمدیدگان جامعه ایران به صحنه مبارزه سیاسی مرکزی علیه کلیت حکومت اسلامی در دی ماه ۱۳۹۶ وارد شدند که ویژگی‌هایی دارد که ما باید به آن‌ها توجه کنیم. مهمترین این ویژگی‌ها اکثریت معترضین دی ماه را نسلی تشکیل می‌دادند که در حکومت اسلامی متولد شده‌اند. این حرکت همه سران و مقامات و نهادهای حکومت اسلامی و طرفداران آن در داخل و خارج کشور را شدیداً دچار شوک کرد. اما در مقابل، این خیزش عظیم برای اکثریت مردم ایران به‌ویژه کارگران و مردم ستمدیده و همه نیروهای سرنگونی‌طلب آزادی‌خواه، برابری‌طلب و عدالت‌جو شادی‌آفرین بود و افق و امید تازه‌ای را در مقابل آن‌ها گشود که به نتایج مبارزه خود و به تبع آن به تغییر باور داشته باشند.

در خیزش مردمی دی ماه و شعارهایی از طرف معترضین سر داده شدند که منعکس‌کننده خواسته‌های مبارزاتی آن‌ها بود. شعارها و خواست‌های این توده‌های به پا خاسته نظیر «مرگ بر جمهوری اسلامی»، «مرگ بر اصل ولایت فقیه»، «اصول‌گرا، اصلاح‌طلب، دیگه تمامه ماجرا»، «نان، کار، آزادی»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد و ... آشکارا

نشان دادند که آنچه آماج مبارزات جسورانه و حملات انقلابی توده‌های مردم جامعه ما قرار دارد، سرمایه‌داران و حکومت اسلامی حامی سرمایه است.

در ادبیات مارکسیستی مطرح می‌شود که هدف از انقلاب اساساً دگرگونی در سیستم سیاسی و اقتصادی - اجتماعی کهنه حاکم بر یک جامعه به‌منظور ایجاد نظم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نوین است. در واقع انقلاب یک پروسه و پیش در آمدی است برای تحقق هدف اصلی که چیزی جز دگرگون ساختن مناسبات تولیدی و طبقاتی حاکم بر جامعه، یعنی یک انقلاب اجتماعی نیست. بنابراین، باید گفت که در ادبیات مارکسیستی، انقلاب به دو مفهوم به کار رفته است: نخست سرنگونی و سپس جایگزینی! به عبارت دیگر، صرفاً شعار «سرنگون باد حکومت اسلامی ایران» کافی نیست و باید اضافه کرد چه چیزی جایگزین آن خواهد شد.

بنابراین در چنین شرایطی، افشاگری پایان یافته و دوره روشننگری و آگاه‌گری و متحد و همبسته‌شدن و اقدامات انقلابی فرارسیده است. باید اکنون هر نیرویی به روشنی نشان دهد که واقعا مدافع منافع اکثریت آحاد جامعه است یا به‌دنبال قدرت‌گیری فردی و سازمانی خویش است.

به‌منظرم تا آنجا که به نیروهای کارگری کمونیستی و آزادی‌خواه و برابری‌طلب و انقلابی برمی‌گردد برخی از برقراری جامعه شورایی صحبت می‌کنند و برخی دیگر از قدرت‌گیری حزبی. ما موظفیم ماهیت طبقاتی حکومت‌خواهی و شورخواهی و تفاوت‌های آن را بدون هیچ‌گونه حب و بغضی صادقانه به جامعه توضیح دهیم.

آن‌هم در شرایطی که دست‌کم بخشی از طبقه کارگر معترض و متحد جامعه ایران، مدیریت شورایی را برجسته کرده‌اند. بنابراین به عقیده من، همه احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ ما دولت‌خواه هستند پس چنین سیاستی با جنبش شورایی توضیح داده نمی‌شود و اگر کسی مدیریت شورایی را با حکومت یکی بداند یا ناآگاه است و یا این که می‌خواهد جنبش شورایی را به سکویی برای پرش احزاب به قدرت و حاکمیت قلمداد کند. بنابراین ما، منظورم از ما، من و شما و رفقای که مدتی است حرکتی را در راستای متحد کردن نیروهای منفرد جنبش چپ آغاز کرده‌ایم و هدف‌مان هم تبلیغ و ترویج و سازمان‌دهی شورایی است که شورا هم در سرنگونی حکومت اسلامی و هم در فردای سرنگونی این حکومت، اهداف مردمی خود را دنبال خواهد کرد. ما خواهان آن هستیم که جامعه بر اساس روابط و مناسبات شورایی اداره شود و هیچ فرد و جریانی آقا بالای سر جامعه نباشد. در این راه، ما هیچ‌گونه خصومت و دشمنی با احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ ایران و غیرایرانی نداریم اما انتقاد را هم برای خودمان و هم برای آن‌ها مجاز می‌دانیم.

در این میان کسانی هم هستند که مشخصاً از برقراری یک حکومت شورایی و یا حکومت سوسیالیستی سخت به میان می‌آورند چنین نظری شفاف و یا دقیق نیست. اگر بحث از حکومت و هر نوع حکومتی است بحث باید بر روی آن متمرکز شود. یا اگر نقد و رد هر نوع حکومتی است و خودمدیریتی و یا خودگرانی شورایی را می‌خواهیم در اینجا حکومت بی‌معناست و جایی ندارد.

اما از موضوع فوق که بگذریم، باید بدانیم که تعیین جایگزین برای حکومت اسلامی قبل از این که امری نظری باشد یک امر کاملاً عملی است. اگر این عمل نیروی عظیم مردمی را پشت سر خود نداشته باشد نهایتاً همان خواهد شد که در شوروی سابق اتفاق افتاد.

اما این سؤال مهم است که جامعه ما محکوم است که همواره قربانی شاه و شیخ شود؟ آیا جامعه ما باید تسلیم احزاب و سازمان‌ها قدرت‌طلب چپ شود؟ آیا راهی هم برای ایجاد جامعه‌ای آزاد، برابر، انسانی، مرفه و بدون ستم و تبعیض وجود ندارد؟

جواب من این است که احتمال دارد در فردای حکومت اسلامی همه این اتفاقات تلخ و شیرین تاریخی تکرار شوند اما آنچه که ما باید بدان تاکید کنیم سازمان‌دهی و مدیریت جامعه بدون اتکا به سنت‌ها و سیاست‌های کهنه است. اگر قرار است جامعه نوین در ایران ساخته شود با ابزارهای کهنه به خصوص دولت نمی‌توان چنین جامعه‌ای را ساخت. پس خودمدیریتی شورایی با روابط و مناسبات دموکراسی مستقیم، ایده‌ای نوین برای جوامع نوین است که شباهت چندانی به شوراهای دوران انقلاب ۱۳۵۷ ایران ندارند. شوراهایی که نه تجربه مدیریت داشتند و نه تجربه تاریخی. آنچه که هم در شوروی اتفاق افتاده بود خاطره تلخ سرکوب شوراهای توسط حزب حاکم بلشویک بود. به‌خصوص ما اکنون تجربه خیزش خودانگیخته دی ماه ۹۶ را داریم و هم اعتصاب و اعتراض و جمع‌بندی هزارن کارگر شرکت هفت‌تپه را. این تجارب زنده‌ترین و نزدیک‌ترین و ارزنده‌ترین تجاربی است که اتفاقا با نقد تجارب گذشته به این مرحله از مبارزه طبقاتی رسیده است.

یادآوری کنم که روز دوشنبه ۵ اذر ۱۳۹۷، سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه با انتشار اطلاعیه‌ای تحت عنوان «مدیریت کارگری و شورایی نیشکر هفت‌تپه و تجربه دیگر کشورها» منتشر کرده و در آن تاکید کرده است: «یک مسئله مهم، اداره و مدیریت شرکت است. کارگران با هر دو نوع مدیریت دولتی و خصوصی آشنا هستند؛ هر دو شکل مدیریت برای کارگران بی‌حقوقی، نپرداختن دستمزدها و مطالبات انباشته کارگری بوده است. اگر چه با خصوصی‌سازی اساسا موجودیت کارخانه و املاک به‌طور کلی به‌خطر افتاده است. اما کارگران این بار می‌خواهند نوع سوم مدیریت که بر اساس اراده کارگران و خالقان ثروت است را بیازمایند و آن اداره شورایی شرکت است.» در پایان این اطلاعیه تاکید شده است: «از دهه‌های پیش در برخی از کشورها مانند آرژانتین، آلمان و یونان خودمدیریتی کارگری انجام شده است. از دو دهه پیش کارگران آرژانتینی با کنترل کارگری بر حدود ۲۰۰ مرکز کار و تولید از قبیل کارخانه‌ها، هتل‌ها، نانوائی‌ها و بیمارستان‌ها موفق به انجام شیوه تولید به‌روش کارگری داشته‌اند. ما نیز در هفت‌تپه به هیچ‌وجه نمی‌خواهیم به هیچ بخش خصوصی برگردیم...»

پس هزاران کارگر هفت‌تپه و نمایندگان آن‌ها به‌صراحت به مسئله دستمزد، خودگردانی، خودمدیریتی شورایی و کنترل کارگری بر تولید و توزیع تاکید کرده‌اند نه این که بگویند ما حکومت شورایی می‌خواهیم! رویکرد مبارزه و تلاش و اهداف ما هم در خارج کشور به‌مثابه نیروهای منفرد مدافع جنبش کارگری سوسیالیستی طبیعتا باید در جهت همین اهداف و مطالبات جنبش کارگری و مشخصا کارگران شرکت هفت‌تپه باشد. نهایتا سیاست «ملت - دولت» محور به راحتی ممکن است به ناسیونالیسم در غلند و زیاد هم نادرست نیست اگر انگیزه آن را ناسیونالیستی بدانیم. حاکمیت، قدرت اقتصادی و قدرت نظامی - امنیتی، به راحتی ممکن است زبان سیاست دولت‌محور را در انتقاد از آن خشن‌تر و مستبدتر سازد و به راحتی دست به سرکوب منتقدین و مخالفین خود بزند. در حالی که سیاست جامعه‌محور قدرت کشور را با قدرت جامعه و تامین آزادی‌های فردی و جمعی محک می‌زند نه با حاکمیت. این نگرش به حقوق کودکان، زنان، بازنشستگان، معلولین، محیط زیست و... توجه ویژه‌ای می‌کند. هر اقدامی که محیط زیست را تخریب کند یا احتمال برود که برای محیط زیست زیان‌آور و در موردی چون تکنولوژی هسته‌ای فاجعه‌آفرین و همچنین باعث نگرانی به‌حق کشورهای همسایه و جامعه جهانی باشد، مخالفت می‌کند.

ایده شوراهای کارگری یکی از برآمدهای مهم انقلاب در جامعه ما بود. اما این شوراهای فاقد شرایط عینی و ذهنی لازم برای تحقق خواست‌های کارگران بودند و در عمل نتوانستند از منافع کارگران و کارمندان دفاع کنند. اغلب قریب به

اتفاق کارخانه‌های ما قادر به ادامه مستقل کار نبودند. به این ترتیب شوراها، حتی اگر توان فنی و اداری لازم برای مدیریت و کنترل خود را نیز داشتند، ماهیت ساختی صنایع کشور، امکان تحقق خواست شوراها یعنی کنترل کارگری را میسر نمی‌ساخت. کارگران و کارمندان صنایع کشور که در جریان انقلاب درگیر فعالیت‌های شورایی شدند، به دلیل سال‌ها سرکوب و فقدان دموکراسی، تجربه‌ای از تشکل نداشتند. هیچ اتحادیه کارگری مستقلی در سطح کارخانجات وجود نداشت چه رسد در سطوح رشته‌های صنایع، مناطق و یا کل کشور. سازمان‌های چپ نیز بر اثر سال‌ها اختناق و سرکوب و عدم رشد، ضعیف و پراکنده بودند. از لحاظ تئوریک درباره ماهیت نقش و ساختار شوراها و کل انقلاب نیز دچار سردرگمی شدید بوده و در زمینه جنبش شورایی و کارگری سخت دچار توهم بودند.

شادی یادآوری این نامه انگلس به ژوزف بلوک، ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰، در این‌جا بی‌مناسب نباشد:

«بر اساس درک مادی از تاریخ، عامل تعیین کننده نهایی در تاریخ عبارت است از تولید و تجدید تولید زندگی واقعی. نه مارکس و نه من هیچ‌گاه چیزی بیش از این را ادعا نکرده‌ایم. لذا اگر کسی این مطلب را تغییر داده و بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل موضوع را به یک عبارت بی‌معنی و مجرد و مسخره تبدیل کرده است. وضع اقتصادی زیربنا را تشکیل می‌دهد، اما عناصر گوناگونی از روبنا - یعنی اشکال سیاسی مبارزات طبقاتی و نتایج آن‌ها از قبیل تشکیلاتی که به دست طبقه فاتح پس از یک نبرد پیروزمندانه تاسیس می‌گردند و غیره، همچنین اشکال حقوقی، و به‌خصوص بازتاب‌های تمام این مبارزات طبقاتی در مغزهای شرکت‌کنندگان، از نظر تئوری‌های سیاسی، حقوقی و فلسفی و عقاید مذهبی و تحول بعدی آن‌ها به نظام‌های خشک و جزمی - همچنین تاثیراتشان را بر روی مسیر مبارزات تاریخی اعمال می‌نمایند و در بسیاری موارد به‌طور اخص شکل آن را تعیین می‌کنند. در میان تمام این عناصر تاثیرات متقابلی وجود دارد که در آن، از میان مجموعه حوادث بی‌شمار (یعنی چیزها و اتفاقاتی که ارتباط متقابل درونی‌شان آن‌قدر نادر و یا غیرقابل اثبات است که می‌توان آن را نادیده گرفت)، حرکت اقتصادی بالاخره ناگزیر به تاکید خود است. در غیر این صورت به کار بردن تئوری در مورد هر دوره تاریخی، ساده‌تر از حل یک معادله یک مجهولی خواهد بود.»

بنابراین اکنون شوراها و سوخت و ساز دورنی آن و نقش آن در تحولاتی انقلابی و دوران جدید پس از انقلاب، برای بخشی از طبقه کارگر ایران و نیروهای چپ جامعه ما با روابط و مناسبت دموکراتیک شورایی، شناخته شده است و این نیروهای سیاست خود را در همه عرصه‌های اقتصاد، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دیپلماسی، دفاع عمومی و... دارند؛ سیاستی که نه تنها سبب تقویت دموکراسی مستقیم می‌شود، شهروندان از خودبیگانگی در می‌آورد، بلکه زمینه واقعی و عملی مشارکت شهروندان را در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی فراهم می‌آورد.

هفتم: پراکندگی، انشعاب‌های مکرر و تلاش‌های نافرجام و بی‌حاصل که تاکنون به منظور ائتلاف، اتحاد عمل و همکاری در میان احزاب و سازمان‌ها در خارج کشور انجام شده، از چه عوامل و علت‌هایی ناشی می‌گردد؟ برای عبور از این وضعیت چه باید کرد؟

جواب: بحث راجع به روابط و مناسبات این نیروها و همکاری میان آن‌ها، همان‌طور که در بالا نیز توضیح دادم در اشکال برگزاری جلسات مشترک، دادن بیانیه، اطلاعیه، کمپین‌ها، جمع‌آوری امضاء جمعی حول بعضی از رویدادها محدود و خلاصه می‌شود. این اتحادهای تاکنونی هر چند باید مثبت ارزیابی شوند اما نهایتاً به دلیل این که منشا اثر ماندگاری در داخل و خارج کشور نبودند بعد از مدتی از بین رفته‌اند و باز هم بیش‌تر به سرخوردگی و انزوای بسیاری از نیروهای سیاسی و اجتماعی منجر شده‌اند. اگر همین اتحاد آخری شش جریان سیاسی را در نظر بگیریم هنوز جوهر بیانیه اولیه‌شان خشک نشده بود که اقلیت بر علیه حزب حکمتیست و این حزب هم بر علیه اقلیت موضع گرفتند. سپس

کشکمی که بین حزب کمونیست ایران و حزب حکمتیست در رابطه با وقایع کردستان به وجود آمد. یا با علنی شدن اختلافات درونی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان این حزب - کومهله و... متأسفانه همه این‌ها، نشان‌دهنده تلاش‌های نافرجام اتحاد عمل و همکاری در میان احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ ایرانی و همچنین انشعاب در آن‌هاست. بنابراین، من فکر می‌کنم که این قبیل کارها و در سطوحی که اخیر شش حزب و سازمان سیاسی ضعیف‌تر از همکاری‌های گذشته، به وجود آورده‌اند حقیقتاً چنین مسایلی مشغله طبقه کارگر ایران و سایر جنبش‌های اجتماعی در جامعه ما نیستند. به عبارت دیگر، ۹۸ درصد احزاب و سازمان‌های کنونی چپ ایران و مشغله‌هایی که آن‌ها دارند نه تنها جواب‌گوی اعضای خود نیستند، بلکه کاملاً با جامعه و تحولات آن نیز بی‌گانه‌اند. بنابراین، به نظر من بحث با این نوع سازمان‌ها بی‌فایده و وقت هدر دادن است. البته شاید خیلی از رفقای حزبی و سازمانی از این موضع من دل‌خور شوند اما اگر کمی واقع بین‌تر و عمیق‌تر و با دید انتقادی به دور و بر خود و درون و بیرون تشکیلات‌شان نگاه کنند شاید این دل‌خوریشان جایی نداشته باشد.

توسعه سازمان سازمان سیاسی به عنوان یک مقوله علمی و عمومی در جامعه ما نیز تابعی از میزان گسترش تقسیم کار اجتماعی است. ایران به عنوان یک کشور باستانی و در حال توسعه سیستم سرمایه‌داری جهانی، دارای این ویژگی بوده است که در دوران معاصر بر دو پایه شووینسم ملی باستانی‌گرا و اسلام شیعی ایرانی روابط تولید سرمایه‌داری را با اتکا به خشن‌ترین و مستبدترین سیاست‌ها، چه به شکل سلطنت شاهنشاهی و چه حکومت اسلامی سازمان‌دهی شده‌اند. در ایران معاصر حتی سازمان‌هایی که دارای مضمون اصلاح‌طلبانه هستند قادر به فعالیت قانونی و علنی نیستند، مثال «نهضت آزادی» که در هر دو حکومت پهلوی و اسلامی غیرقانونی بوده است.

مبارزین دهه چهل و پنجاه خورشیدی که فعالیت آنان در واکنش به سرکوب شدید و دیکتاتوری و تحت تاثیر مبارزات انقلابی در کشورهای توسعه نیافته و به خصوص انقلاب کوبا و تحولات فلسطین برانگیخته شده بود به نوعی از شکل سازمانی روی آوردند که با توجه به مضمون فعالیت آنان که محدود به عملیات چریکی محدود و مخفی بوده و ربط چندانی به تحولات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ندارد و صرف یک مبارزه ضدحکومتی است.

هشتم: آیا ناگفته ای مانده است و تمایل دارید اضافه بگویند

بهرام عزیز ممنون که پاسخ مثبت دادید

جواب: ممنونم بهروز گرامی و سپاس از تلاش‌های ارزنده‌تان.

امروز بحران اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی دیپلماتیک حکومت اسلامی ایران به جایی رسیده است که سران و مقامات آن نیز به این بحران‌های خود اعتراف می‌کنند. برای مثال مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، آخر سال گذشته آشکارا گفته است که برای بودجه عمرانی سال آینده خورشیدی (امسال)، گفتگیر به ته دیگ خورده و دیگر پولی در بساط نیست. دکتر مسعود نیلی مشاور اقتصادی رییس‌جمهور می‌گوید که میزان تولید ناخالص سرانه کشور در حال حاضر حدود سی درصد کمتر از میزان آن در سال ۱۳۵۵ است. گفته می‌شود حدود ۴۰ میلیون نفر از جمعیت ایران زیر خط فقر رفته‌اند و این آمار روز به روز در حال افزایش است.

حسین ذوالفقاری، معاون امنیتی انتظامی وزیر کشور نیز در آستانه روز کارگر سال ۱۳۹۸ هشدار داد که نباید گذاشت تجمع‌های کارگری به خیابان کشیده شود. چرا که مقام‌های حکومتی پیش‌بینی کرده‌اند که در ماه‌های پیش رو اعتراض‌های کارگری اوج بگیرد.

سپاه پاسداران جمهوری اسلامی در بیانیه‌ای که به مناسبت سالروز همپرسی فروردین ۱۳۵۸ منتشر کرد، گفت که کارنامه جمهوری اسلامی «به‌شدت در معرض تهدید» است. همزمان اما با «درخشان» توصیف کردن این کارنامه اطمینان داد که «آماده پاسخ درخور به هرگونه ماجراجویی» است. سپاه پاسداران «ناکارآمدی نظام در حل مسائل اقتصادی و معیشتی» را به القاء دشمنان حواله داد.

آیت‌الله خامنه‌ای نیز در سخنان اخیر خود، بحث از دولت و رییس جمهوری جوانا به میان آورده است تا بلکه انگیزه‌ای رد میان جوانان نسبت به حکومت‌شان به وجود آورد.

اما ما در مقابل حکومت اسلامی و طرفداران آن در داخل و خارج محکم و قاطع می‌گوییم: این حکومت باید برود و حکم آن را نیز به ویژه نیروی جوان جامعه ما در خیزش دی ماه ۹۶ با صدای لند اعلام کرده‌اند. به‌معنای دیگر، به‌منظر می‌رسد اکنون جنبش کارگری در آستانه فصلی تازه از تاریخ خود قرار داشته باشد؛ فصلی که نه فقط بر وضعیت کارگران بلکه بر آینده سیاسی ایران نیز موثر باشد.

در تاریخ معاصر ایران شاید تنها چهار دوره است که «تشکله‌ها و اعتراضات کارگری» از چنان جایگاهی برخوردار بوده که می‌توانسته بر سرنوشت سیاسی کشور نیز تاثیر بگذارند. اولی در میانه دهه ۲۰ شمسی بود؛ دومی در سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سومی در یکی دو سال نخست انقلاب و سرانجام چهارمی که از خیزش دی ماه و اعتصاب و اعتراض مداوم کارگران شرکت نیشکر هفت‌تپه و گروه فولاد اهواز اوج گرفته است. این دوره‌ها برای جنبش کارگری ایران، از نظر سازمان‌دهی تجربه‌ای بی‌سابقه بوده‌اند.

چهار دهه بعد از انقلاب ۱۳۵۷، جنبش کارگری ایران بار دیگر توانست تجربه تازه‌ای را از «اعتصاب سراسری»، «خودمدیریتی شورایی» و «خودگردانی واحدهای تولیدی» به دست بیاورد. این دومین مقطع تاثیرگذار در تاریخ جنبش کارگری ایران در چهل سال گذشته است.

در دوران انقلاب تشکلهای کارگری از جمله کارگران صنعت نفت، علاوه بر مطالبات صنفی در تحولات سیاسی نیز نقشی عمده‌ای بازی کردند. تشکلهای کارگری در این دوران یک قدم دیگر به پیش گذاشتند و افزون بر سازماندهی تشکلهای مستقل، با ایده مدیریت شورایی، بسیاری از کارخانه‌ها را تصرف کردند و کنترل آن را در دست گرفتند. اما حکومت اسلامی ایران شوراهای کارگری را حتی سریع‌تر از سازمان‌های سیاسی سرکوب کرد.

در حدود دو سال پس از دی ماه ۱۳۹۶، مطالبات کارگری از جمله «مدیریت شورایی»، نشان داد که جنبش کارگری نگاهی به تجربه‌های تاریخی دهه‌های گذشته انداخته است.

در ایران معلمان و فرهنگیان که در دهه‌های گذشته تحت عنوان طبقه متوسط طبقه‌بندی می‌شدند حالا در بیانیه‌هایشان خود را هم‌سرنوشت و همدستان طبقه کارگر می‌دانند. همچنین نویسندگان، روزنامه نگاران و هنرمندان زیادی در صفوف طبقه کارگر جای گرفته‌اند و خود را کارگران فرهنگی می‌نامند. اکنون ارتباط مداومی بین فعالین جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویان و جنبش آزادی‌خواهانه خلق‌های تحت ستم ایران برقرار شده است. بازنشستگان شورای خود را به‌وجود آورده‌اند. به‌عبارت دیگر، طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران، دیگر تنها به‌عنوان کارگر صنعتی تعریف نمی‌شوند و از گستردگی بیشتری برخوردارند. طبیعی است که گرایش‌های مختلف و رادیکال جنبش کارگری از سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و طرفداران جنبش شورایی گرفته تا آنارشیست‌ها، سندیکالیست‌ها، فمینیست‌ها، همجنس گراها، فعالین آزادی زبان‌های مادری، محیط زیست، وکلای مترقی و... در داخل و خارج کشور متحد شوند تا به قدرت خود بتوانند حکومت اسلامی را سرنگون کنند و خودمدیریت شورایی را اعلام کنند. در غیر

این صورت گرایش‌ات رنگارنگ بورژوازی ایرانی با حمایت دولت‌های بزرگ جهانی همچون آمریکا، روسیه، چین، اتحادیه اروپا و غیره آلترناتیو سیاسی خود را بر جامعه ما تحمیل خواهند کرد.

در پایان تاکید کنم که اکنون فرصتی پیش آمده است تا کارگران و پیکارگران جامعه ما با این حکومت جانی تعیین تکلیف کنند و بر روی ویرانه‌های آن جامعه نوینی بسازند. جامعه‌ای که همه شهروندان جدا از ملیت، جنسیت، باورهای مذهبی و عقاید سیاسی، در فضایی آزادانه، آگاهانه و داوطلبانه در کنار هم زندگی آزاد، برابر و شادی داشته باشند. نباید بگذاریم این فرصت از دست برود.

بار دیگر از شما ممنونم.